

حالات چهره در

نوزادی (۲)

نویسنده: پاول هاریس
مترجم: شروین شمالی

همانگونه که گفتیم مشاهدات داروین
اوستا به این نتیجه رسانید که توانایی ابراز
احساسات از طریق حالات چهره در نوزادان
نه تنها ذاتی است بلکه تشخیص واکنش
نسبت به آنها نیز دارای منشأ فطری
می‌باشد.

همانگونه که پیش از این مطرح شد،
داروین با مشاهده رفتار پسر شش ماهه‌اش
شواهدی را برای اثبات نظریه خود ارائه داد.
«زمانی که پرستار وانمود به گریستن کرد
چهره پسر بلادرنگ حالت مایخولیایی^۱
را به خود گرفت و گوشه‌های دهانش به
شدت منقبض شد».

پژوهشگران اخیراً طی مطالعات خود
پیرامون استعداد کودک در تشخیص حالات
متفاوت عاطفی از این واقعیت الهام گرفته‌اند
که نوزادان در آنچه که بدان می‌نگرند،
انتخاب‌گرند.

اینک به شرح دو آزمایش نمونه با
برنامه‌ریزی صحیح می‌پردازیم. در اولین
آزمایش به نوزادان ۲ تا ۷ ماهه تصاویر ۴
زن مختلف نشان داده شد تا به آنها نگاه
کنند.

همه آنها همان احساس مشابه را ابراز
می‌کردند که خوشحالی یا شگفتی بود.
(کارون و مایرز ۱۹۸۲)^۱ نوزادان به تدریج
کمتر و کمتر به عکسها نگاه کردند اما
زمانی که به آنها به طور غیر منتظره
تصویر زنی نشان داده شد که چهره‌اش
احساس دیگری را القا می‌کرد (مثلاً شگفتی
برای آنها که حالت خوشحالی را در عکس
دیده بودند و بالعکس) نوزادان بزرگتر با
دقت بیشتری به عکس توجه کردند.
بنابراین مادامی که تصاویر مختلف
احساساتی مشابه را نشان می‌داد، نوزادان
بزرگتر علاقه خود را از دست دادند. اما با
مشاهده تصویری که نشان دهنده احساس
متفاوتی بود مجدداً به تماشای آن علاقه‌مند
می‌شدند. آزمایش دوم نشان می‌دهد که
درک نوزادان حتی از این مرحله نیز فراتر
است. آنان نه تنها ارتباط میان تصاویر
مختلفی را که نمایانگر احساسات مشابهی
می‌باشد، درک می‌کنند بلکه ارتباط میان



حالات عاطفی را با لحن خاص صدا درمی‌یابند (آرلن واکر - اندروز ۱۹۸۳)^۳

آرلن واکر و اندروز برای نوزادان ۷ ماهه دو فیلم را به طور همزمان به نمایش گذاشتند. در یکی از این فیلمها، تصویر چهره‌های خوشحال و در دیگری چهره‌های عصبانی به نمایش در آمده بود. نوزادان در آن واحد می‌توانستند صدای چهره خوشحال یا چهره عصبانی را بشنوند. نوزادان به چهره‌های می‌نگریستند که با صدا مطابقت می‌کرد: اگر صدای شادی را می‌شنیدند سر خود را به طرف چهره خوشحال برگردانده و زمانی که صدای چهره عصبانی را می‌شنیدند بیشتر به چهره عصبانی نگاه می‌کردند. چنین به نظر می‌رسد که کودکان صرفاً به ویژگی‌های تکرار شونده در نمونه‌های متفاوتی که مختص به حالات مشخص در چهره است (مثلاً چشمهایی که به نشانه تعجب گرد شده) واکنش نشان نمی‌دهند. آنها در عین حال می‌توانند بین نشانه‌های متمایز که احساسی مشابه را القا می‌کند ارتباط برقرار سازند. ظاهراً برداشت آنها از حالت عاطفی شامل حرکات خاص سرو صورت مثل لبخند یا اخم ازسویی و محرکی کاملاً متفاوت ازسوی دیگر است.

آیا می‌توان این نتایج جالب را برای اثبات ادعای داروین مبنی بر ذاتی بودن تشخیص هیجانات پذیرفت؟ از این یافته‌ها چنین برمی‌آید که کودکان می‌توانند نمونه‌های متفاوت حالات مشابه چهره را در زمره یک گروه طبقه‌بندی کرده و نیز می‌دانند که چگونه حالات چهره را با لحن صدا تطبیق دهند. قطعاً یافته‌های فوق منطبق با دیدگاههای داروین می‌باشد اما نمی‌توان این نتایج را برای اثبات نظریه او کافی دانست. در این آزمایشها عملاً مشخص نمی‌شود که معنای حالات عاطفی برای نوزاد چه می‌باشد.

حال مثالی را که شاید قدری با مطلب مورد بحث تناسبی نداشته باشد، در نظر می‌گیریم. می‌توان میزان توجه بصری نوزادان را مورد سنجش قرار داد تا ثابت

شود که آنان قادر به تمیز رنگ قرمز از آبی‌اند. حتی می‌توان نشان داد که آنان همه رنگهای متمایل به قرمز و همه رنگهای متمایل به آبی را متعلق به یک گروه می‌دانند. با این حال طی انجام چنین آزمایشاتی به ندرت نتیجه‌گیری می‌شود که نوزادان رنگ قرمز را گرم و آبی را رنگی سرد می‌دانند.

همچنین با مشاهده توانایی کودک در طبقه‌بندی جلوه‌های مختلف هیجانات خاص، صرف نظر از ناهمخوانی آنها (حتی اگر شامل حال اشخاص مختلف شده و عملکرد آنها یکسان نباشد) نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که کودک حالات خاص چهره را دال بر هیجانی خاص می‌داند. مثلاً لبخند، شادی را نشان می‌دهد اما ابروهای درهم و لبهای به هم فشرده خشم را القا می‌کند.

چگونه می‌توان به ادعاهای داروین رجوع کرد و برداشت کودک از جلوه‌های خاص هیجانی را مورد بررسی قرار داد. یکی از تکنیک‌های مشخص پژوهشگران مطالعه واکنشهای خود به خود کودک نسبت به حالات خاص چهره می‌باشد و این همان شیوه مورد استفاده داروین است. اگر در یابیم که واکنش نوزاد به چهره خشمگین متفاوت و متناسب با چهره خوشحال است، باید چنین واکنشی را تا حدی بیانگر درک معنای صحیح این حالات عاطفی بدانیم. تمامی آنان که با نوزادان سروکار داشته‌اند قطعاً به ما می‌گویند که آنها نسبت به تغییر در حالات عاطفی چهره واکنش نشان می‌دهند. به عنوان مثال اگر پدر یا مادر نوزاد ۶ ماهه را در مقابل صورت خودنگه دارد، توجه او را جلب کند، لبخند بزند و با لحنی شاد و کلماتی مثبت با او صحبت کند، نوزاد غالباً بالبخند و یا اصواتی خوشایند، به شیوه‌ای مناسب واکنش نشان می‌دهد. (کهن و ترونیک ۱۹۸۷)^۴

به هر حال تعبیر این گفتگوی عاطفی میان والدین و نوزادان دشوار است. به خصوص آنکه نمی‌توان به آسانی مشخص کرد که نوزاد به چه جنبه‌ای از این گفتگوها واکنش نشان می‌دهد. یکی از تعابیر قابل

قبول آن است که نوزادان از پرستار خود و در واقع از همه بزرگسالان انتظار دارند که رفتار شادی را داشته باشند و از این کار آنها لذت می‌برند. البته قاعدتاً چنین رفتار شادی شامل لبخند زدن و صحبت کردن با لحنی دوستانه است اما هرگونه حرکت و یا رفتار پرشور و نشاط باعث خشنودی نوزاد می‌شود. قطعاً چنین احتمالی مطابق با این واقعیت است که اگر شخص بزرگسال در برابر نوزاد بی‌حرکت قرار گرفته و هیچ واکنشی نشان ندهد، باعث عصبانیت یا پریشانی او می‌شود.

برای بررسی شناسایی حالات چهره و واکنش نسبت به حالات عاطفی چهره در کودکان، باید بررسی جریان تعامل طبیعی را به کنار گذارده و واکنش کودک نسبت به هیجانات خاص را با دیگر هیجانات مقایسه کنیم. پژوهشگران طی نخستین تحقیقات خود درباره شناسایی حالات چهره در کودکان از این تکنیک استفاده کردند. در سال ۱۹۲۰ شارلوت بوهرل^۵ و همکارانش دروین مدت زمان طولانی را به تماشای حرکات نوزادان پرورشگاهی پرداختند. آنان بر اساس این مشاهدات به تهیه آزمونی اقدام کردند. آزمونی که جنبه‌های متنوع رشد کودک از جمله تحول اجتماعی وی را در برمی‌گرفت. در این آزمونها تفکیک میان عصبانیت و خوشحالی از دید نوزاد ۵ ماهه مورد بررسی قرار گرفت. بوهرل توصیفی به شرح زیر ارائه داده است:

آزمایشگر روی کودک خم می‌شود، صورت او را نزدیک صورت خودش می‌آورد، لبخند می‌زند و به مدت ۲۰ دقیقه او را با لحنی دوستانه خطاب می‌کند. ناگهان لحن صدایش را تغییر می‌دهد، اخم کرده و با عصبانیت با کودک سخن می‌گوید. آزمایشگر به کودک برای لبخند زدن و حالات عاطفی مثبت چهره در پاسخ به برخورد دوستانه و برای حرکات منفی در پاسخ به برخورد منفی نمره مثبت می‌دهد. در مورد نوزادان ۶ ماهه، آزمایشگر از معرض دید کودک مخفی شده، نخست دوستانه و سپس با لحنی عصبی صحبت

می‌کند. آزمایشگر به واکنش صحیح کودکان بر حسب حرکات معنی‌دار صورت نسبت به صدا نمره می‌دهد. بنابراین موضوع تقلید به آسانی کنار گذارده می‌شود. در مورد نوزادان هفت ماهه، آزمایشگر ساکت مانده، حالت چهره‌اش را دوستانه نشان می‌دهد و سپس در چهره خود حالت عصبانیت را القا می‌کند. آزمایشگر تنها به واکنش انتخابی کودک و مشروط بر آنکه از روی تقلید نباشد نمره مثبت می‌دهد. هر چند که در این مورد نادیده گرفتن عامل تقلید دشوار است.

بنابر گزارشهای بوهلر واکنش نوزادان بین پنج و هفت ماهه نسبت به دو نوع حالت عاطفی چهره انتخاب گرانه است هر چند از ۸ ماهگی به بعد نوزادان، حالت خشمگین چهره را جدی نمی‌گیرند و نسبت به آن واکنش مثبت نشان می‌دهند.

این مطالعات اولیه، ما را به تفکر و می‌دارد. با توجه به مشاهدات بوهلر انتظار داریم که از ۵ ماهگی و شاید هم زودتر نوزاد نسبت به حالات متفاوت چهره، واکنش متناسبی را نشان دهد به ویژه که اگر این حالات توأم با تغییر در لحن صدا باشند. مطالعات تجربی اخیر دلایل محکمی را برای تأیید این نظریات فراهم آورده است. جنت هاویلند و مری للوکیا^۶ در سال ۱۹۸۷، از مادران خواستند که با نوزادان ده هفته‌ای خود تنها چند کلمه صحبت کنند. مادران روبروی نوزادان نشسته و هریک از این سه احساس را ابراز کردند: خوشحالی، شادی و خشم. آنان در چهره خود حالات متناسب با هریک از این احساسات را نشان داده و لحن صدایشان را هم تغییر می‌دادند. مادران مرتباً این اعمال را تکرار و چند لحظه‌ای هم استراحت می‌کردند سپس پژوهشگران از واکنش نوزادان به این سه نوع احساس فیلمبرداری کرده و به تحلیل نتایج پرداختند. نوزادان به وضوح بین سه احساس تمایز قائل شدند به ویژه زمانی که نخستین بار این حالات را مشاهده کردند. به عنوان مثال در پاسخ به احساس خوشحالی مادر آنان شاد به نظر می‌رسیدند و در

واکنش به احساس خشم او عصبانی به نظر رسیده یا ساکت می‌ماندند. اما در واکنش به غم مادر، غمگین به نظر نمی‌آمدند، بلکه غالباً لبان خود را به حرکت در آورده، به مکیدن یا جویدن مشغول می‌شوند.

در سال ۱۹۸۸، ترمین و ایزارد نیز به نتایج مشابهی دست یافتند. آنان از مادران خواستند که روبروی فرزندان ۹ ماهه خود نشسته، با حالت خوشحال یا غمگین به آنها نگاه کرده و صحبت کنند. و سپس ضمن اینکه به آنها چند اسباب بازی می‌دهند، همان حالت را در چهره و لحن صدای خود حفظ کنند. در مجموع، چنین به نظر می‌آید که نوزادان قادر به تشخیص حالات عاطفی مادر بودند. زمانی که مادر خوشحال به نظر می‌رسید به او نگرسته و احساس علاقه و شادی خود را ابراز می‌کردند. زمانی که مادر غمگین به نظر می‌رسید به او کمتر نگاه می‌کردند. هر چند که هنوز ابراز علاقه کرده، در عین حال عصبانیت بیشتری از خود نشان داده و گهگاه غمگین می‌شدند. و زمانی که اسباب بازی را هم به دست می‌گرفتند، این تأثیرپذیری را به گونه‌های متفاوت از خود نشان می‌دادند. اگر مادر به جای غم اظهار خوشحالی می‌کرد کودکان زمان بیشتری را به بازی می‌گذرانیدند. در مجموع، این نتایج بسیار حائز اهمیت‌اند. از حدود ۱۰ هفته‌گی، نوزادان ظاهراً بسته به نحوه ابراز احساس مادر، به طور متفاوت و متناسب با موقعیت واکنش نشان می‌دهند. باید برای اثبات نحوه حساسیت نوزادان، تحقیقات بیشتری انجام شود. اما در این میان برای تأیید ادعاهای داروین مبنی بر شناسایی واکنش کودک نسبت به معنای حالات عاطفی پرستار شواهدی را در اختیار داریم. پیش از بررسی شواهد بیشتر پژوهشی در رابطه با کودکان، به طور مختصر یکی از نظریه‌های مخالف را مطرح می‌کنیم. شاید نوزاد صرفاً یک مقلد است، پیش از این به بیان برخی شواهد پژوهشی مبنی بر آنکه حتی نوزادان تازه تولد یافته به انتخاب خود حرکات چهره‌الگو را تقلید می‌کنند، پرداخته‌ایم. شاید نوزادان واقعاً

قادر به درک معنای لبخند و یا حالت خشمگین چهره نباشند و صرفاً با مشاهده حالت چهره درصدد تقلید آن برآیند. این تفسیر ظاهراً قابل قبول است اما با نتایج مفصلی که پیش از این به شرح آن پرداختیم، تناسبی ندارد. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۷ هاویلان و للوکیا مشاهده کردند که نوزادان با مشاهده خشم مادر کم‌تر حرکت می‌شدند: با این همه مادران به هنگام ابراز خشم چندان کم‌تر حرکت نمودند. لذا می‌توان چنین فرض کرد که این عدم تحرک به واکنش بی‌حرکت ماندن نوپایان و کودکان بزرگتر به هنگام مشاهده خشم والدین و یا شنیدن صدای خشمگین آنها شباهتی ندارد. بنابر مطالعات ترمین و ایزارد، نوزادان با مشاهده غم مادر، نگاهشان را از او برگردانده و با اسباب‌بازیهای خود کمتر بازی می‌کردند. با توجه به این واکنش‌ها نمی‌توان پذیرفت که کودک صرفاً حالات چهره مادر را تقلید کرده و نسبت به معنای این حالات هیچگونه حساسیتی را از خود نشان نمی‌دهد.

مرجع اجتماعی^۷

تاکنون نحوه تبادل عاطفی میان نوزاد و بزرگسال را مورد بررسی قرار دادیم. پرستار کودک احساسی را ابراز کرده و نوزاد به تناسب این احساس واکنش نشان می‌دهد. حال به بررسی ارتباط از نوع پیچیده‌تری می‌پردازیم. در خلال برقراری این نوع ارتباط، فرد بزرگسال به جای ارتباط مستقیم با کودک نسبت به شیئی یا واقعه‌ای در محیط اطراف، احساس خود را بیان می‌کند. چنانچه کودک بتواند این طرز برخورد را به درستی تعبیر کند باید از او انتظار داشت که نسبت به شیئی یا حادثه مورد نظر واکنش متفاوتی را نشان دهد. اکنون برای درک بهتر این مسئله مثالی می‌زنیم: پدر با غریبه‌ای برخورد می‌کند. به غریبه نگاه کرده و با لحنی خوشایند و لبخندی بر چهره به او خوشامد می‌گوید. کودک با مشاهده این طرز برخورد عاطفی شاید بیش از حد معمول مایل به نزدیک

شدن به این غریبه باشد. نقش مؤثر این حالت عاطفی در بزرگسالان کاملاً به اثبات رسیده است. چنین پدیده‌ای را مرجعیت اجتماعی گویند.

مری کلیزت^۸ و همکارانش در شهر دنور^۹ نخستین بار به این پدیده پی بردند. بنابر مشاهدات این پژوهشگران نوزادان در اواخر یکسالگی، در صورت مشاهده شیئی که نسبت به آن مردند، به مادر خود نگاه می‌کنند، گویی نیاز به راهنمایی او دارند و مادر هم با لبخندی گرم و یا اخمی نگران کننده آنها را هدایت می‌کند.

در سال ۱۹۸۴ ماری کلیزت با انجام سه آزمایش مختلف بر روی نوزادان ۱۲ و ۱۸ ماهه در این زمینه مطالعاتی را به عمل آورد. وی در هر آزمایش به نوزادان، از فاصله دور اسباب بازی را نشان می‌داد. زمانی که آنها به مادر نگاه می‌کردند، مادر حالت چهره خاصی را به خود می‌گرفت. مادر به مجرد نشان دادن یک اسباب بازی لبخند زده و با نمایش اسباب بازی دیگر حالت ترس و نگرانی و در مورد سومی حالت بی‌تفاوتی را از خود نشان می‌داد. مادران تا مدتی این حالت را در چهره‌شان حفظ کردند به گونه‌ای که کودکان می‌توانستند چندین بار صورت خود را برگردانند، به آنها نگاه کنند و همان حالت را در چهره‌شان ببینند. نتایج در مورد حالات شادی و نگرانی به وضوح آشکار بود: نخست آنکه در مورد اسباب بازی اول حالت چهره هیچ تأثیری نداشت. به هر حال با نشان دادن اسباب بازی دوم و سوم برخلاف موارد قبلی نوزادان با مشاهده حالت ناراحتی و چهره مادر به سرعت به او نزدیک شده و او را بیشتر لمس می‌کردند.

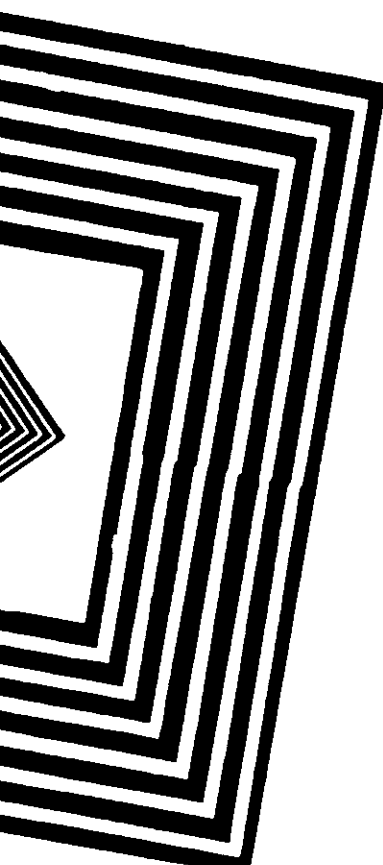
این نتایج بسیار جالب است. چرا که می‌توان مجدداً به همان واکنش انتخابگرانه و متناسب با حالات متفاوت چهره پی برد. نوزادان با مشاهده واکنش مثبت مادر، شهامت پیدا کرده اما نگرانی ظاهری مادر، نقش بازدارنده‌ای را ایفا می‌کرد. علاوه بر آن، واکنش‌های کودکان قطعاً از روی تقلید نبود: آنها موضع خود را نسبت به اسباب

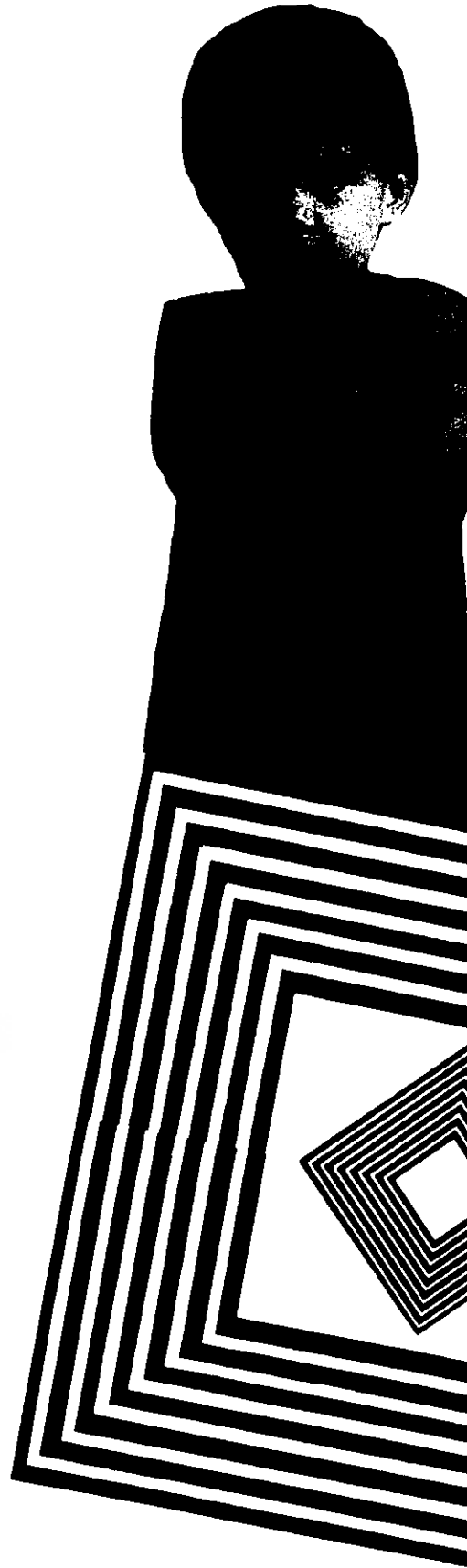
بازی تغییر می‌دادند. حال آنکه مادرانشان چنین رفتاری نداشتند. بنابراین نوزادان، در ۲ ماهگی نه تنها در چهارچوب گفت و شنودی اجتماعی نسبت به حالات عاطفی چهره واکنش نشان می‌دهند بلکه تحت تأثیر احساس بزرگسالان در قبال اشیا و یا حوادث محیط اطرافشان قرار می‌گیرند. حالت چهره فرد بزرگسال برای کودک نقش کنترل‌کننده‌ای را ایفا می‌کند. احتمال می‌رود که حالت چهره بزرگسال بر گرایش کودک به دوری یا نزدیکی به شیء تأثیر بگذارد.

حالت چهره مثبت، کودک را تشویق به حرکت می‌کند حال آنکه حالت چهره منفی باعث می‌شود تا کودک برجای خود بماند. آزمایش‌های پژوهشگران دنور چنین احتمالی را مردود شمرده است. پژوهشگران به بررسی این مسئله پرداختند که آیا نوزادان با مشاهده حالات چهره بزرگسال روی پرتگاه دیداری سینه‌خیز می‌روند؟

نوزادان زمانی موفق به عبور می‌شدند که مادر به آنها لبخند می‌زد اما اگر مادر حالت نگرانی را در چهره‌اش نشان می‌داد، از حرکت خودداری می‌کردند. از آنجایی که مادر در آن سوی دستگاه قرار داشت حالت مثبت چهره‌اش کودک را به طرف خود جلب می‌کرد. اما حالت چهره نگران‌اش باعث می‌شد که کودک در فاصله‌ای دور از مادر و مردد برجای خود بماند. قطعاً حالت عاطفی چهره مادر در احتمال حرکت کودک به سوی او و یا دور شدن از او نقشی نداشته است. می‌توان این مسئله را به گونه‌ای دیگر تعبیر کرد. حالات عاطفی چهره مادر رفتار کاوشگرانه^{۱۱} کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای درک بهتر این مطلب از نظریات جان بالبی^{۱۲} کمک می‌گیریم.

وی چنین استدلال کرد که رفتار کودک در قالب نظام‌های مشخصی سازماندهی می‌شود. نظام نلبستگی^{۱۳} ضامن حصول اطمینان کودک از برقراری ارتباط امن با مادر است و نظام کاوشگری کودک را در راه کشف ناشناخته‌های محیط پیرامون هدایت





می‌کند. بنابراین می‌توان حالات چهره بزرگسالان را به مثابه نشانه‌ای دانست که نظام کاوشگری را فعال کرده و یا مانع از فعالیت آن می‌شود. حالت چهره والدین این تأثیر را به واسطه دگرگون سازی حال روانی کودک و گرایش وی به ابراز شهامت یا احتیاط اعمال می‌کند.

به واسطه این تغییر می‌توان رفتار کودک را به هنگام مشاهده اسباب‌بازی جدید یا پرتگاه دیداری تبیین کرد. کودک که به واسطه حالات مثبت چهره مادر تشویق می‌شود، با شهامت به جستجوی اسباب بازی و یا عبور از مانع پرداخته و حالت نگران یا عصبی چهره مادر سبب احساس ترديد در وی شده و از این رو آرام و بی‌حرکت بسر جای می‌ماند. سومین و آخرین تعبیر در برگزیده نظریه اسناد^{۱۳} است. فرض کنید، نوزاد می‌تواند تشخیص دهد که مادر نسبت به چه شیئی احساساتش را ابراز می‌کند. شاید برای رسیدن به این درک مسیر نگاه مادر را تعقیب کند. می‌دانیم که نوزادان در حدود نه ماهگی قادر به تشخیص «خط دید»^{۱۴} مادر می‌باشند. زیرا اگر مادر به شیء مورد توجه خود نگاه کند، آنان مجدداً چشمان خود را به همان سو برمی‌گردانند.

شاید کودک با مشاهده شیء مورد توجه مادر، واکنش عاطفی او را حمل بر نظر وی در مورد آن شیء خاص یا به مثابه نوعی اسناد بدانند. این بدان معناست که هیجانات مادر بر رفتار انتخاب‌گرانه کودک به شدت تأثیر گذار است. این احساس در رفتار کاوشگرانه کودک تأثیری ندارد بلکه در نزدیک شدن وی به اشیای خاص مؤثر واقع می‌شود. شواهدی که از مطالعات اخیر به دست آمده، با نظریه فوق مطابقت می‌کند. کودک حالات عاطفی چهره بزرگسال را به مثابه نوعی تفسیر پیرامون شیء یا حادثه‌ای خاص می‌پندارد. به عنوان مثال در یکی از مطالعات از مادران خواسته شد تا با مشاهده اسباب بازی خاص، حالت خوشحالی، نفرت یا بی‌تفاوتی را در چهره‌شان نشان دهند. (هرنیک، رایزن هوژ

و گانار ۱۹۸۷)^{۱۵} اسباب بازیهای دیگر در اتاق پراکنده شده بود. واکنش کودکان ۱۲ ماهه آنها کاملاً مناسب و در عین حال انتخابگرانه بود. زمانی که مادر با نشان دادن اسباب بازی خاص حالت نفرت را در چهره‌اش نشان می‌داد، کمتر با آن بازی می‌کردند. اما در مورد اسباب بازیهای دیگر چنین رفتاری را از خود نشان نمی‌دادند. چند لحظه بعد الگوی مشابه‌ای نیز مشاهده شد. حتی اگر در این مرحله مادر بی‌تفاوت می‌ماند. در واقع بنابر مشاهدات گروه دنور، زمانی که آزمایشگر حالت خشم را در چهره‌اش نشان داده و با صدای به ظاهر خشمگین سخن می‌گفت، کودکان از لمس شیء مورد نظر تا مدتی خودداری می‌کردند. سپس بعد از ۲۰ دقیقه به طرف آن شیء می‌رفتند (برادشاو، کمپس و کلیزت ۱۹۸۶)^{۱۶} نتیجه آنکه واکنش عاطفی بزرگسالان صرفاً تأثیر کلی را بر رفتار کاوشگرانه کودکان اعمال نمی‌کند بلکه تأثیر آن محدود می‌باشد.

منشاء تشخیص

شواهد پژوهشی حاکی از آن است که در نخستین سال زندگی، نوزادان رفتار اجتماعی خود را با احساس والدین (یا پرستار) وفق می‌دهند. در پایان یک سالگی آنان این انتخابگری را به اشیای محیط پیرامون خود تعمیم داده و ظاهراً تشخیص می‌دهند که بزرگسالان در همه حال احساس خود را ابراز نمی‌کنند بلکه این احساس را متوجه شیئی خاص می‌سازند. کودکان بر اساس پیام عاطفی بزرگسال چه در حال و چه در گذشته به شیء نزدیک شده یا از آن دوری می‌کنند. کودک چگونه این «جلوه هیجانی» را درک می‌کند؟ بار دیگر دیدگاه طبیعت‌گرایانه داروین را مطرح می‌سازیم: «احساس درونی کودک به وی می‌گوید که چه نوع احساسی ابراز می‌شود و شاید هم غریزه همدردی همان احساس را برمی‌انگیزد»
احتمال می‌رود که حالت چهره پرستار

در نتیجه وقایع مختلف دگرگون شود. او در پی وقوع حوادث خوشایند چهره خندانی را به خود می‌گیرد و حوادث وحشتناک باعث انعکاس وحشت در چهره‌اش می‌شود. از آنجایی که پیامدها، احساس متناسب را در کودک برمی‌انگیزند حالتی که به تدریج پدیدار می‌گردند با پیامدها و احساساتی که برمی‌انگیزند، تداعی می‌شوند.

دومین احتمال آنست که تقلید نقش مهمی را ایفا می‌کند. اما این تقلید کورکورانه نیست. تصور کنید که کودک از همان آغاز به انتخاب خود حالات خاص چهره‌ای را تقلید می‌کند. همچنین فرض کنید که پدید آمدن حالتی خاص در چهره برای فراخوانی احساسی که با آن حالت عاطفی چهره برای کودک تداعی می‌شود، کافی است. پژوهش بر روی بزرگسالان حاکی از آنست که وقوع این نوع بازخورد از ماهیچه‌های صورت به حالت عاطفی امکان‌پذیر می‌باشد. (لرد ۱۹۷۵^{۱۸})

سرانجام نوزادان حالت عاطفی متناسب را با حالت عاطفی چهره تداعی می‌کنند. به عنوان مثال کودک نخستین بار لبخند شخص بزرگسال را مشاهده می‌کند اما هیچگونه معنایی برای آن قائل نمی‌شود. به هر حال رفته‌رفته این حالت را تقلید می‌کند. بازخورد ناشی از لبخند سبب فراخوانی احساس خوشحالی می‌شود. پس از چندبار تکرار، کودک حتی اگر لبخند را تقلید نکند این حالت چهره را حمل بر خوشحالی می‌داند. این دو مورد کاملاً با فرضیه داروین مغایرت دارند زیرا فرض می‌شود که درک حالات عاطفی بر روی کودک هیچگونه تأثیری را نمی‌گذارد. جلوه هیجانی عاری از هرگونه معنای عاطفی است و تنها به واسطه تداعی با پیامدهای محیط خارج یا تقلید، معنا می‌یابد. این تعابیر به رغم تفاوت‌های اساسی دارای یک ویژگی مشترک می‌باشند. در تمامی آنها وجود مکانیسمی فرض شده که به موجب آن احساس ابراز شده در شخص بزرگسال احساس مشابه را در کودک پدید می‌آورد و به یاد بیاورید که داروین وجود تمهیدات

شناخت ذاتی و نیز غریزه همدلی را فرض مسلم می‌دانست.

من ترجیح می‌دهم که از پذیرش چنین مکانیسمی برای برانگیختن هیجان به شیوه‌ای همدلانه یا «مسری» خودداری کنم. به اعتقاد من همانگونه که داروین می‌پنداشت، شاید نوزادان اهمیت هیجان را به طور ذاتی دریابند اما انگیزگی احساس آنها ارتباطی با این درک ندارد. وجود تمهیدات شناختی باعث می‌شود که کودک بدون اتکا به برانگیختن همان احساس در خود برای آن معنایی قایل شود. در واقع این نوع تحریک پذیری (برانگیختگی) مسری تنها درک محدودی از احساس شخص مقابل را به دنبال دارد. کودکان در دوسالگی قطعاً مسائل بیشتری را درک می‌کنند. حتی اگر آنان هیچ گونه عملی را که نشانگر سهیم بودن در این احساس است آشکار نسازند نسبت به احساس دیگر واکنش متقابلی را نشان می‌دهند.

خلاصه و نتایج

در آغاز این پرسش را مطرح ساختیم که چگونه کودکان حالت روانی دیگران را درک می‌کنند هیجان‌ات غالباً از راه چهره و کلام کسانی ابراز می‌شود که آن را حس می‌کنند. به همین دلیل شاید چنین فرض شود که درک احساسات برای نوزادان آسان است. داروین در این زمینه دو فرضیه را ارائه داد. نخست وی چنین استدلال کرد که بیان چهره در انسان‌ها به گونه‌ای متمایز، ذاتی و همگانی است. دیگر آنکه کودک به واسطه برخورداری از تمهیدات شناخت ذاتی معنای حالات عاطفی چهره را درک می‌کند. مطالعه بر روی ملل مختلف به ویژه تحقیقات پاول اکمن و همکارانش در بردارنده شواهدی برای عمومیت بخشیدن حالت چهره بوده است. تحقیقاتی که اخیراً بر روی کودکان انجام شده نیز نظریه طبیعت‌گرایی داروین در ارتباط با حالات چهره (پریشانی، خوشحالی و خشم) را تأیید کرده است. احتمالاً پژوهشگران در آینده این یافته‌ها را به احساسات منفی به

ویژه ترس، غم و شگفتی تعمیم می‌دهند. اثبات شناسایی ذاتی معنای حالات خاص چهره دشوار است و همچنان دشوار خواهد ماند. با این حال شواهد معتبری برای اثبات شناسایی معنای حالات چهره در نوزادان (ولو اینکه به صورت ذاتی نباشد) در دسترس است.

رفتار اجتماعی نوزادان از ده هفتگی بدون هیچگونه تقلیدی متناسب بر حالات متفاوت چهره بزرگسالان تغییر می‌کند. کودکان تا پایان یک سالگی حتی معنای عاطفی را برای شیء محیط اطراف خود قائل می‌شوند. اگر شخص بزرگسال احساس مثبتی را نسبت به شیء ابراز کند، کودک خود را عقب نمی‌کشد و از آن دوری نمی‌کند. اینکه حالات عاطفی چهره بزرگسالان تا چه حد رفتار اجتماعی کاوش‌گرانه کودک را تعدیل می‌کند مشخص نیست. شاید داروین با فرض نوعی تمهید ذاتی برای شناسایی هیجان‌ات درست می‌اندیشید اما وجود مکانیسم‌های دیگر نیز برای تعبیر احساسات همچنان قابل قبول است. کودک یک ساله به طور ابتدایی قادر به درک حالات چهره بوده و به انتخاب خود این احساس را به اشیا یا حوادث خاص نسبت می‌دهد.

- 1- melancholy enpression.
- 2- caron and Myers, 1982.
- 3- Arlene Walker- Andrews, 1983.
- 4- cohn and Tronick , 1987.
- 5- charotte Bühler.
- 6- janette Haviland and Lelwica.
- 7- Social referencing.
- 8- Many klinnert.
- 9- Denuer.
- 10- explorative behaviour.
- 11- john Bowlby.
- 12- Attachment system.
- 13- attribution system.
- 14- Line o regard.
- 15- Hornik, Risenhoover and Gunnar.
- 16- Brad shaw, campos and klinnert.
- 17- Feed back.
- 18- Laird.

منبع

children and emotion/ chapter1 paul L. Harris.

Basil Black well ltd 1991.